

وصف هنری روایت‌گرایانه در داستان سمک عیار

محمدصادق ناظریان *

دکتر ماه نظری **

چکیده

یکی از عوامل مهم و مؤثر برای به تصویر کشیدن ماهیت و کیفیت هستی و جوامع بشری، وصف است. نویسنده به مدد تجربیات و ذوق خود برای مجسم کردن و تصویرآفرینی می‌تواند از وصف سود ببرد. عنصر برجسته در داستان سمک، تصویرگرایی و کاربرد زبان مجازی است که کاتب ارّجانی وقایع و تجربیات حسّی و آموخته‌های خویش را با زبان و بیان توصیفی دستوری یا هنری - ادبی مناسب به کار برده و اشخاص یا اشیا و به طور کلی عوامل درگیر در ماجرای داستان را با بیانی تصویری، به گونه‌ای معرفی کرده است که می‌توان آن را داستان ترسیم - تصویری دانست. زیرا در نظام روایی، بیشتر دارای نشانه‌های دیداری است. در سیر بیان داستان که دارای جنبه‌های فرهنگی - اجتماعی است، علاوه بر توصیف طبقات گوناگون درباره شیوه زندگی، دغدغه‌ها، مسایل و اتفاقات، کنش‌ها و رخدادها غیر واقعی (رناليسم جادویی) نیز روبه‌رو هستیم. در این مقاله نقش وصف‌ها؛ در ادامه روایت و عینیت بخشیدن به ماجرای داستان بررسی شده و عوامل مؤثر هنری در تصویرگرایی این داستان، باروش توصیفی - تحلیلی برجسته‌نمایی گردیده است.

واژه‌های کلیدی

روایت؛ وصف هنری؛ عوامل هنری، داستان سمک.

* دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، کرج، ایران.

** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، کرج، ایران. (نویسنده مسؤل)

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۵/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۳/۳

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال هجدهم ❖ شماره ۴۴ ❖ تابستان ۱۳۹۹

داستان سمک عیار، داستانی است با ابعاد گوناگون که کاتب الرّجانی با قلم هنری - توصیفی، چشم به کهن الگوهای ایران داشته است و بسیاری از عقاید و باورهای باستانی را تداعی کرده است و از مکان‌ها و اشخاصی نام می‌برد که نمادین و تیپیک‌اند. او داستانی عاشقانه را، به گونه‌ای به تصویر می‌کشد، که در کانون محوری آن، حماسه و عشق، با هم درآمیخته شده‌اند. تصویرسازی در این متن دقیق و جز به جز صورت گرفته است. در ضمن روایت داستان به اعتقادات، آداب و رسوم، وسایل زینتی، آرایش لشکر، ابزار جنگی، رویارویی پهلوانان، تدابیر و چاره‌جویی دشمنان در برابر یکدیگر، مراسم شادمانی و سوگواری، عوامل ماورایی و غیره اشارات ظریفی دارد که اغلب در قالب صورخیال بیان شده است. رئالیسم جادویی، بر فضای این داستان حاکم است با شگرد و حيله‌گری‌های دایه جادوگر، آشنایی خورشید شاه با مه‌پری آغاز می‌شود که لحظه به لحظه گره‌ها و مشکلات درهم تنیده را عیار پیشه‌ای به نام سمک با کمک نیروهای فرازمینی می‌گشاید.

«داستان سمک را باید نمونه‌ای از رمان حوادث و داستانواره قدیم ایرانی دانست که در آن تکیه اصلی بر حوادثی است که در طی رمان اتفاق می‌افتد و حدّ فاصل رمان بارمانس قرار می‌گیرد.» (ر.ک: شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۶۷) و «یکی از بهترین رمان‌های زبان فارسی در قرن ششم است. این کتاب داستانی مفصّل در سه مجلد است و جمع‌کننده این حکایات فرامرزن خدادادبن‌عبدالله الکاتب الارّجانی است که گویا آن را از زبان یکی از قصاصین زمان به نام «صدقّه ابوالقاسم» فراهم آورده و تحریر نموده است.» (صفاء، ۱۳۸۱: ۹۸۸) او کسی است «که در مقدمه جلد سوّم، نسب او «شیرازی» آمده است. (ناتل خانلری، ۱۳۶۲: ۶) و همیشه با عبارات «گوید» (کاتب ارّجانی، ۱۳۸۹: ۸۷۳)، «چنین گوید» (۲۸۸)، «چنین روایت کند» (۷۸۱)، «چنین نقل می‌کنند» (۱۴۰)، «چنین تقریر کرد» (۳۵۲) به نقل از او اشاره می‌کند که اغلب این عبارات بسامد زیادی دارند. «وجود نام‌های خاص ترکی در متن کتاب، مثل: «سماق»، «سنجر»، «قیماز»، «قزل ملک»، «ارغون»،

وصف هنری روایت‌گرایانه در داستان سمک عیار □ ۱۷۷

«قیارِق» و «گورخان» گمان می‌توان برد که تاریخ تدوین قصه پیش از اواخر سلجوقی نیست.» (کاتب ارجانی، ۱۳۸۹: ۶)

سمک، فرزند خوانده عیاری به نام شغال پیل زور است که به کمک خورشید شاه جوان می‌شتابد و در تمام ماجرای داستان فعال و کنش‌گر اصلی است. او از طرف مرزبان‌شاه و پسرش خورشید شاه، پدر خطاب می‌شد (همان: ۱۰۴۸) و بیشتر او را با عنوان «عالم افروز» می‌خواندند. (همان: ۱۵۴۰) وقتی داستان سمک خوانده شود خوانندگان ابتدا فکر می‌کنند که تنها، با داستانی ساده افسانه‌ای که از تاریخ مردمان کهن گرفته شده است روبه‌رو هستند، ولی با پیشرفت در مطالعه آن متوجه می‌شوند که نویسنده، بسیار هنرمند است و در روایت داستان قلمی قوی و قدرتمند دارد اگر چه در وصیت‌نامه‌های نویسندگان هست که «کسی که کمتر دروغ می‌گوید بهتر دروغ می‌گوید.» (سلیمانی، ۱۳۶۹: ۱۰۱) اما نویسنده داستان، با افسانه و حوادث غیرطبیعی، آن چنان ذهن و درون خوانندگان را تسخیر می‌کند که هرگز نمی‌پرسند چرا؟ و چگونه؟ «حتی در تاریخی‌ترین نمایش‌ها اشخاص خیالی نیز وجود دارند اما از آن طرف، همه داستان‌های خیالی دروغ است.» (همان: ۱۰۰) و این نویسنده قدرتمند قصه‌هاست که باعث می‌شود تا دروغ در ذهن خوانندگان راست جلوه کند. پس «تصویری که از بیان افراد در ذهن مجسم می‌شود به تفاوت نیروی مشاهده و بیان و لطف تعبیرات گوینده، تاریک روشن است.» (صورت‌گر، ۱۳۴۷: ۲) و به قدرت خلاقیت نویسنده بستگی دارد، یعنی؛ می‌تواند از یک پدیده، تصویری ارایه دهد که هنر و خیال‌های ظریف در آن غوطه‌ور و زنده باشند و یا تصاویری مرده و بی‌حال و غبار گرفته از آن پدیده آشکار شود. نویسنده و گردآورنده این داستان به کمک وصف‌های زیبا و قدرتمندانه خود در واقع داستانی را نمایش می‌دهد که پویا و پرتحرک است و در عین حال با وجود ظرافت‌های ادبی از شیوه سادگی بیان خارج نشده است.

طرح مسأله و فرضیه

مسأله

چگونه، نویسنده داستان از وصف در بیان داستان بهره برده است؟ و توصیفات اغلب در چه موضوعاتی نمایش پیدا می‌کرد؟ یا این که کدام عوامل مهم هنری در توصیفات نقش عمده‌ای داشتند؟

فرضیه

نویسنده داستان سمک بیشتر به وصف مسایل اجتماعی و فرهنگی می‌پردازد. کاتب ارجانی در وصف‌ها از عناصر طبیعت بهره می‌برد و داستان سمک عیار ترکیبی از وصف‌های عاشقانه - حماسی دارد.

پیشینه تحقیق

قبلاً دکتر پرویز ناتل خانلری داستان سمک را در پنج جلد تصحیح و چاپ کرده‌اند و سپس تحقیقاتی درباره این داستان شده است از جمله می‌توان مقالات: «تأملی در آداب و رسوم در داستان سمک عیار» نوشته اسحاق طغیانی در سال ۱۳۹۶ و «شیوه داستان‌پردازی در داستان سمک عیار» از مریم ایرانمنش در سال ۱۳۹۳ را نام برد ولی در مورد وصف‌های موجود در این داستان تحقیقی انجام نشده است.

روش تحقیق

در این تحقیق ضمن معرفی وصف‌ها و عوامل هنری مرتبط با آنها، به کمک منابع کتابخانه‌ای با شیوه توصیفی - تحلیلی، نکاتی درخور و شایسته درباره وصف هنری و ارزش آنها در روایت‌ها بیان شد. به هرحال داستان سمک عرصه نمایش جوانمردی‌ها و ایثار، شجاعت و جانفشانی، وفاداری و عشق و حيله‌ها و چاره‌گری‌های عیاران برای رسیدن به آمال

وصف هنری روایت‌گرایانه در داستان سمک عیار ۱۷۹

و اهداف شاهان و اشراف‌زادگان است و این اعتقادات عیاری، خوانش داستان را جذاب و دوست‌داشتنی کرده است.

داستان سمک عیار و فضای حاکم بر آن

روزی که خورشید شاه، شاهزاده دربار مرزبان‌شاه، شاه حلب، به طلب شکار رفته بود در شکارگاه دختری زیبا می‌بیند اما دایه جادوگری داشت که او را از چشم خواستگاران غیب می‌کرد. به این دلیل شاه‌زادگان زیادی به طلب او که دخترشاه فغفور چین بود به چین سفر کردند ولی توسط دایه اسیر و سپس زندانی شدند. یکی از این شاه‌زادگان، خورشید شاه بود که به قصد خواستگاری به چین رفته بود ولی برادر ناتنی او، فرخ روز، خواست به خاطر اسیر و زندانی نشدن شاهزاده، او به جایش به خواستگاری برود تا آسیبی به شاهزاده نرسد اما او را هم به زندان انداختند. خورشید شاه برای نجات برادر دست به کار می‌شود و با آشنایی با سمک و چند عیار دیگر با حيله و چاره‌های فراوان، او را از زندان نجات می‌دهند و سپس دایه را می‌کشند. ماجراهای داستان طوری پیش می‌رود که دختر شاه فغفور، مه‌پری، تمایل می‌یابد تا با خورشید شاه ازدواج کند ولی بازمانعی پیش رویشان قرارداشت و آن هم «مهران وزیر» وزیر شاه فغفور بود که «مه‌پری» را برای فرزندش، «قزل ملک»، می‌خواست و به همین منظور مشکلات زیادی برای خورشید شاه ایجاد می‌کرد ولی حيله‌گری‌های مهران وزیر با نوشتن نامه از سوی خورشید شاه به شاه فغفور نقش بر آب شد و رابطه خورشید شاه با شاه فغفور بهبود یافت. در تمامی داستان، سمک، گره‌گشاست. او به تنهایی یا به کمک عوامل ماوراءالطبیعی چون خضر، الیاس، سیمرغ و پرنندگان جادویی گره داستان را می‌گشاید و بارها موجبات موفقیت خورشید شاه را فراهم می‌کند به طور مثال، وقتی که خورشید شاه با ضربه پهلوان رقیب به شدت مجروح شده و در حال احتضار بود به کمک خضر پیغمبر او را نجات می‌دهد. سمک در کلیت داستان فره ایزدی دارد و پیروز می‌شود. می‌توان گفت که او قهرمان داستان و دارای شخصیت محوری در این قصه است. طرح داستان به گونه‌ای پیش می‌رود که نویسنده، حوادث داستان را همراه و هم‌دوش با توصیف سمک و پهلوانان بیان می‌کند، آن را در روند و

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال هجدهم ❖ شماره ۴۴ ❖ تابستان ۱۳۹۹

سیر داستان گاه از زبان و اندیشه سمک (حدیث نفس) و گاه از زبان دیگران روایت می‌کند.

رابطه وصف و روایت

وصف، ارتباط نزدیکی در سیر روایت دارد و نویسنده از طریق وصف، داستان کهن را بازسازی کرده است. وقتی به جزئیات اعمال هولناک قهرمان می‌اندیشیم، به ظاهر وقایع بی‌اساس می‌نماید اما وقتی قلم هنرمندانه کاتب ارْجانی به تصویرگرایی می‌پردازد و تراژدی می‌آفریند، خواننده به تذهیب، تنویر فکر، عمق مطلب، جنبه‌های عاطفی، هیجانی و سایر موارد می‌اندیشد که بیان ساده وی، ماهیت وجودی آدمی و دغدغه‌های او را بیان می‌کند. نویسنده با مهارتی تحسین‌آمیز، زبانی ساده و توصیفی را برگزیده تا بسیاری از مسایل، اعتقادات، آداب و رسوم درباری، رویارویی با دشمن، تدابیر، ابزار و آلات جنگی، بار دادن، نثارکردن، عشق ورزیدن و... بیان کند. چنان که «سوسور» معتقد است: «زبان نظامی از نشانه‌هاست که عقاید را بیان می‌کند.» (احمدی، ۱۳۷۱: ۸)

حدیث نفس: (چنان چه سمک می‌گوید): «من که سمکم بی‌آن که هفتاد دره دیده‌ام، یقینم که در دست من چون مهره بوالعجب است و یقین دانم که هر چه بگویم بکنم، معلوم دارد که از ده طلسم اسفید دیو سخت‌تر نیست که به مردی برگشادم و طلسم‌ها بشکستم و به کوه جهان بین رفتم و زنان خورشید شاه و فرخ روز (پسرش) را که امروز شاه جهان است به زیر آوردم دانم که ...» (الرجانی، ۱۳۸۹: ۱۶۸۸)

به روایت غور پهلوان: در این روایت، راوی در تجسم شخصیت سمک از ساختار و عناصر هنری چون تشبیه: (تو مرد «صفت» هستی)، کنایه: (راست آمدن کار) و مجاز: (مشرق و مغرب) حتی، صفات - دستوری: (با عقل، هنرمند و عیار پیشه) بهره برده است:

«غور به پای خاست و او (سمک) را در کنار گرقت و پیش خود بنشاند و گفت: ای پهلوان معترفم که در مشرق و مغرب چون تو مرد نیست جوانمرد با عقل و دانش و هنرمند و عیارپیشه. (این کار) بی‌کفایت تو و راه نمودن تو راست نمی‌آید.» (همان: ۴۲۴)

یکی از ویژگی‌های نوشتاری این اثر تجسم‌سازی است که جنبه نوشتاری - دیداری در آن

وصف هنری روایت‌گرایانه در داستان سمک عیار ۱۸۱

برجسته‌نمایی می‌شود گویی خواننده در آن صحنه حضور داشته است. (واردشدن سمک و برخاستن غور پهلوان و درآغوش کشیدن سمک و...)

این داستان اغلب با زاویه دید سوّم شخص روایت شده است و راوی تا پایان داستان از شیوه‌های غافل‌گیری و تعلیق بهره برده است و در جاهایی که داستان به نقطه اوج و جذّاب می‌رسد از خواننده می‌خواهد برای ادامه ماجرا، فاتحه‌ای برایش بخواند تا به پاداش این طلب آمرزش ماجراهای بعدی را بفهمد. (همان: ۱۴۳۲، ۱۱۸۰۱، ۱۸۵۲) بنا بر این «وصف و دنیایی که روایت می‌شود و راوی آن رابطه تنگاتنگی با هم دارند.

البته راویان، خود بخشی از داستان نیستند.» (ویلهم برتنز^۱، ۱۳۸۲: ۱۰۳) راوی به کمک وصف، بحران‌های فراوانی در داستان ایجاد می‌کند و «بحران‌ها نیز داستان را یکی پس از دیگری از حیث شدت احساس به مرتبه‌ای برتر می‌رسانند و پس از این که داستان به اوج خود رسید، خواننده به یاری گره‌گشایی و نتیجه‌گیری آرام می‌شود و به سطح افکار و احساس عادی خود می‌رسد.» (یونسی، ۱۳۸۴: ۴۷۵) و روایت داستان از حالت تنش و اضطراب به حالت طبیعی و آرام برمی‌گردد. چنان چه در وصف‌های داستان سمک این کش و قوس‌ها وجود دارد که ناشی از بحران‌ها و حوادث پی‌درپی است و لازمه چنین داستان‌هایی رئالیسم جادویی است.

تأثیر وصف در آفرینش داستان

توصیف و تصویرآفرینی، در داستان سمک بیان‌گر، کدها و نشانه‌های فرهنگی و ارتباطات اجتماعی عصر او است که اندیشه و اعتقادات عصر نویسنده را بیان می‌کند. به همین خاطر هر تصویری پیامی مستقل دارد «اما تصاویر در مجموع روایتی را کامل می‌کنند. تماشاگر و خواننده، بر اساس تصاویر پیشین، هر تصویر جدید را در دل داستان روایی جای می‌دهند.» (احمدی، ۱۳۷۱: ۸۷)

1- Wilhelm Brtnz

۱۸۲ □ وصف هنری روایت‌گرایانه در داستان سمک عیار

بی‌شک کاتب ارجمندی داستان‌روایی - افسانه‌ای سمک را در هیأتی از وصف‌های جذاب، متنوع و دلنشین روایت کرده و اجزای داستان را به گونه‌ای هنرمندانه پیوند زده است که وصف‌ها جزئی از بافت و عناصر جدایی‌ناپذیر عناصر داستان شده است. جانمایه این آفرینش، عشق است و عشق نیز، ادراک و شناخت زیبایی را در وجود ما عمق می‌بخشد. چنان‌که وصف‌های داستان سمک نه تنها، برای ساخت بیرونی آن، بلکه برای نمایش خیالات و اندیشه‌های نویسنده مؤثر و مفید بوده است. «بنا بر این باید پذیرفت که وصف، عنصر لازم و ضروری داستان بوده و نویسنده با آن سیر روایی داستان را به خوبی ادامه داده است و با توصیف جسمانی شخصیت‌ها و عناصر موجود به شیوه‌ای واقع‌گرایانه و بافتی افسانه‌ای همواره منظور خود را به خواننده نشان می‌دهد.» (بیشاپ،^۱ ۱۳۹۴: ۲۷۹) و یقیناً در این داستان، وصف‌ها، خواننده را در شکل و هنجارشناسی روایت، یاری می‌رساند و روایت را در نظر آنان قابل تأمل و تحقیق کرده است و باید گفت که اگر این داستان، بلند است و اسکلت داستان را دارد ناشی از وصف‌های متوالی و متعدد آن و در نظر داشتن لذت متن برای خواننده است و از سویی این توصیف‌ها، به معنای خاصی دلالت می‌کند که در بر دارنده واکنش طبیعی و غریزی است و «ساموئل تیلور کالریج به درستی دریافته بود که تأثیر هنر مبتنی بر توهم می‌باشد و تعلیق ارادی ناباوری، پیش‌نیازی برای لذت‌بردن از هنر می‌باشد.» (گریس ۱۳۶۹: ۹۶)

وصف دستوری و هنری

وصف، یعنی؛ «صفت‌کردن و ستودن چیزی را، شرح‌دادن، تعریف‌کردن چیزی.» (معین، ۱۳۷۵: ۵۰۳۳) و «صفت کلمه‌ای است غیر از اسم که همراه اسم یا گروه اسمی می‌آید و معنی آن را مقید می‌کند و توضیحی درباره آن می‌دهد.» (فرشیدورد، ۱۳۸۷: ۱۰۷) مانند: شب سیاه (۱۱۱۲) «هم چنین کلمه‌ای است که حالت و چگونگی اسم را توصیف می‌کند و وابسته اسم است.» (وفایی، ۱۳۹۱: ۶۸)

1- Bishop

وصف هنری روایت‌گرایانه در داستان سمک عیار □ ۱۸۳

صفت‌ها در دستور زبان فارسی از نظر جایگاهشان در ترکیب به دو دسته پیشین و پسین و از نظر ساختمان‌شان به اقسام: ساده: (روشن، ۱۰۹۹) مرکب: (زرین، ۹۷۶) مشتق: (زرین، ۱۴۳۷) مشتق - مرکب: (باد رفتار، ۴۳۷) دسته‌بندی شده‌اند. «این صفت‌ها حتی می‌توانند جانشین اسم شوند و وابسته بگیرند و تجزیه و ترکیب شوند و جمع بسته شوند.» (معینان، ۱۳۷۲: ۱۱۴)

در داستان سمک، وصف‌هایی دیده می‌شوند که دستوری و حقیقی هستند و بیشتر از دنیای واقعی گرفته شده است:

«باغی بود خوش و خرم و درخت‌های فراوان از هر گونه، سرد سیری و گرم سیری از نارنج و...» (کاتب ارّجانی، ۱۳۸۹: ۶۴۸)

«در علم بلاغت، وصف، یعنی؛ برشمردن ویژگی‌های موصوف به گونه‌ای که در برابر دیدگان مخاطب تجسم یابد و در وی همان احساس گوینده را بیدار کند. و زمانی موصوف را آن چنان که با کیفیت روحانی و عاطفی ویژه‌ای دریافته می‌شود نه آن چنان که واقعاً وجود دارد وصف کنیم تا فهم کیفی خویش را از هستی با مخاطب در میان نهیم وصف هنری است.» (عقدایی، ۱۳۸۱: ۹۲) و برای ارتباط با مخاطبان باید از صورت‌های خیالی یا عوامل هنری بهره برد زیرا «آن چه در بیان هنر و توصیف نقش عمده‌ای ایفا می‌کند همین صورت‌های خیالی هستند، در حقیقت، مجموعه امکانات بیان هنری را که در شعر مطرح است و زمینه اصلی آن را تشبیه و استعاره و دیگر آرایه تصاویر ذهنی می‌سازد ایماژ یا صورت‌های خیالی می‌نامند.» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۷۰: ۱۰)، یعنی؛ این صورت‌ها شکل‌دهنده صفات هنری و صفات هنری در واقع شکل تحول یافته صفات دستوری هستند. یا به عبارت دیگر «ایماژ، عکسی است که از کلمات حاصل می‌شود.» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۴۱)

نویسنده داستان، تولّد و نام‌گذاری خورشید شاه، فرزند مرزبان‌شاه را با ایجازی زیبا و به گزینی واژه‌های نور معنایی و ایماژهای زیبا (مثل ماه، آفتاب، خورشید) با ایجاد رابطه دال و مدلولی توصیف و اثبات می‌کند. انتخاب این نوع واژگان از ضمیر ناخودآگاه جمعی کاتب

۱۸۴ □ وصف هنری روایت گرایانه در داستان سمک عیار

خبر می‌دهد که کهن الگوها را از یاد نبرده است چنان که در ذکر اعقاب منوچهر پادشاه کیانی آمده است «منوش خورشید پت و ینیک» که به خورشید دیدار قابل توجه است. «در حال دایه بیامد و او را در قماط پیچید و به خدمت شاه آورد و آن ساعت فرزند ماه روی در کنار شاه خوابانید، آفتاب به رخسار مرزبان شاه تایید. برنگرید؛ آفتاب را دید. فرزند خویش را خورشید شاه نام نهاد.» (کاتب ارجانی، ۱۳۸۹: ۸)

تکنیک‌های وصف هنری در داستان سمک عیار

«فرانچسکو دسانکتیس» به تصرف روح انسانی در تصویر خیال اشاره می‌کند و می‌گوید: «تصویر خیالی، تصویری است که روح در آن دمیده شده، آن نیمه واقعی و آن معناها و هاله‌هایی که به ما احساس و موسیقی چیزها را القا می‌کند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۹۰)

چون داستان سمک عیار، بافتی کهنه و زیرساختی افسانه‌ای دارد نویسنده بیشتر اندیشه خود را صرف بیان داستان به شیوه روایی و چفت و بست و نتیجه‌گیری کرده است و برخی از قسمت‌های آن غیر هنری و معمولی روایت شده است. در هر حال بخش‌های بسیاری از داستان با لباس هنر که برخاسته از تصاویر تشبیه و استعاره، مجاز و کنایه است آراسته و تزیین شده است که در این مقاله، تصویرهای هنری پرکاربرد، به اجمال بررسی می‌شود:

۱- تشبیه

«تشبیه در اصطلاح عبارت است از برقراری مشابهت بین دو یا چند چیز به قصد اشتراکشان در یک یا چند صفت.» (عقدایی، ۱۳۸۱: ۲۲) و «علمای بلاغت می‌گویند: تشبیه باعث ممثل کردن چیزی است که خود غایب است و به صورت عادی نمودی ندارد و یا این که چیزی را از آنچه هست در وصفی خاص عظیم‌تر بنمایاند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۷۲)، یعنی؛ ویژگی‌های زیادی را به صورت مجاز در چیزی احساس کند و به اثبات برساند. این نوع بیان در توصیفات داستان سمک وجود دارد و نشان‌گر آن است که بخش عظیمی از داستان

تکنیکی و فنی است.

انواع تشبیه از نظر ارکان یا پایه‌ها

کاتب الرّجانی، در اغلب تصویرها و توصیفات تشبیهی، به آرکی تایپ‌ها علاقه‌ای وافر نشان داده است. و حماسه در قالب متنی عاشقانه، تجدید حیات می‌یابد. وقتی اسب را در سرعت و طیّ منازل صعب‌العبور توصیف می‌کند، مشبّه‌ای چون اسب سهراب متن داستانش را می‌آراید. و از تشبیه‌های گسترده یا فشرده برای صحنه‌آرایی و ترسیم صورخیال بهره گرفته است:

«اسبی گفنی از بادپایی گلگون سهراب است.» (کاتب الرّجانی، ۱۳۸۹: ۱۴۳۷)

«... خرگوری دید برمثال نقره.» (همان: ۴۹۸)^۱

ساختمان طرفین تشبیه در داستان سمک عیار

بنای تشبیه در این داستان یا واژه به‌واژه است: «اشجار چون موم آب می‌گشت» (۹۸۳)، «علم وصال» (۱۳۱۲)، یا مشابهت واژه‌ای به ترکیبی، مانند: شال سیاه شب (۹۷۶)، «اسبی که بارخش رستم بپویدی» (۴۹۸)، یا براساس بنای ترکیب به ترکیب است: «جهان ترک چهره، زنگی دیدار، گشت.» (۲۸۳) و «شاخ‌های درختان چون دل یاران باصفا ...» (۱۰۵۲) و یا تشبیه عبارت به عبارت است: «مرغان در باغ نغمه سرداده گویی زلزله در باغ افتاده.» (۱۰۵۲)

گاهی برای «مشبّه»، علاوه بر «مشبه به» صفات متعددی (تنسیق الصّفات) ذکر می‌کند تا «مشبّه» با برجستگی و مبالغه‌آمیزی، ذهن خواننده را نسبت به هنرمندی، بی‌باکی و دلاوری قهرمان داستان معطوف کند، مانند: «سمک درگرد قلعه برگشت، کوهی دید که خدای عزوجل آفریده بود از کوه‌ها جدا افتاده، بر مثال خایه مرغ مدور، سربه عیوق برکشیده، و یک راه باریک چنان که یک سوار بیش بر آنجا نتوانستی گذشتن.» (همان: ۱۸۱) یا در توصیف اسب ارمنشاه

1- Francesco Dsanktys

۱۸۶ ▣ وصف هنری روایت گرایانه در داستان سمک عیار

می‌گوید: «ارمنشاه سیاه اسب در میدان جهانید... اسبی شیرقوت، پلنگ همت، گورسرین، گوزن ساق، رنگ‌پوز، پیل‌گام و...» (همان: ۶۰۳)

«از اشتران یکی برگزید، جمازه‌ای کوه کوهان، آهو زانو، باد رفتار، پیل‌آسایی قوی هیکل...» (همان: ۶۱۱)

۲- استعاره

«استعاره، در لغت به معنی عاریت خواستن و عاریت‌گرفتن است و در اصطلاح آن است که لفظی در غیر معنی خود به کار رود. از این جهت نوعی مجاز محسوب می‌شود با علاقه‌مشابهتین معنای مجازی و حقیقی، به همین جهت آن را مجاز استعاری نامیده‌اند. استعاره در عین حال به علت وجود علاقه‌مشابهت نوعی تشبیه نیز به حساب می‌آید. (میرصادقی، ۱۳۷۲: ۱۱) در واقع «استعاره یک تشبیه با حذف یک پایه از دو طرف تشبیه پدید می‌آید و خیال انگیزتر و زیباتر از تشبیه است.» (عقدایی: ۱۲۲) و «تصویر ممکن است به صورت توصیف یا به صورت استعاره محقق شود.» (رنه‌ولک،^۱ ۱۳۷۳: ۲۱۰) که صورت خیالی استعاره از صورت‌های پرکاربرد داستان است. ترکیب‌های استعاری که گاه با تتابع اضافات پردازش شده است مانند: «بساط زرنگارِ خوانِ شاهِ گردون»، «سلطانِ فلک» (استعاره از خورشید) بسامد فراوانی توصیفات در داستان سمک چشم‌گیر است و همدلی نویسنده را با طبیعت نشان می‌دهد، مانند: «پس چون بساط زرنگارِ خوانِ شاهِ گردون از روی عالم روی برپیچیدند و سلطان فلک دل از جهان برگرفت و از پادشاهی سیر شد.» (کاتب ارّجانی، ۱۳۸۹: ۱۱۱۲)

انواع استعاره

الف) مصرّحه: استعاره‌ای که تنها، مشبّه به ذکر شود و مشبّه، با قرینه یا قراینی دریافت می‌گردد. در عبارت زیر «دو کوه آهن» و «دو دریا» استعاره مصرّحه از دو پهلوان است:

1- Rene wellek

وصف هنری روایت‌گرایانه در داستان سمک عیار □ ۱۸۷

«فرخ روز به میدان تاخت، الله اکبر! دو کوه آهن به هم خورد و یا دو دریا درهم آویخت.»
(همان: ۹۶۷)

ب) استعاره مکنیه: نوعی استعاره است که برای ایجاد آن تنها به وجود مشبه نیاز است و با قرینه یا قراینی مشبه به را درمی‌یابیم. «چنگال عشق» در عبارت زیر استعاره مکنیه یا بالکنایه است: «... که شاهین مهر به چنگال عشق، دل او می‌خراشید.» (همان: ۱۳۱۲)

اما آرایه تشخیص که به نوعی استعاره بالکنایه (مکنیه) است در داستان نمود فراوانی دارد. در حالت انسان‌نگاری و جان‌بخشی، نویسنده، صفات برجسته انسانی را در اشیا می‌دمد و حیات و رونقی تازه می‌آفریند. گاه نویسنده تا جایی پیش می‌رود که با اشیا به یگانگی می‌رسد و از جنبه دیداری می‌گذرد و به شنیداری سیر می‌کند. سمک در توصیف استعاری قلعه می‌گوید:

«قلعه‌ای می‌دید که با فلک راز می‌گفت و از دور با فلک مناظره می‌کرد.» (همان: ۱۸۱)

یا «روز» «روز روشن چهره دل‌فروزش را از دریچه قدس عرضه کرد و...» (همان: ۹۵۳)

«شفیعی کدکنی به نقل از کروچه می‌گوید: «طبیعت در برابر هنر ابله است و اگر انسان آن را به سخن درنیورد گنگ است. تصرفی است که ذهن شاعر در اشیا و در عناصر بی‌جان طبیعت می‌کند و از رهگذر نیروی تخیل بدان‌ها حرکت و جنبش می‌بخشد.» (شفیعی کدکنی: ۱۴۹) که نویسندگان متون داستانی به خصوص تخیلی و افسانه‌ای و شاعران طبیعت‌گرا از این عامل هنری بهره بسیار می‌برند.

۳-کنایه

شفیعی کدکنی می‌گوید: «یکی از ادیبان فرنگی مثل «مالارمه» عقیده دارند که اگر چیزی را به همان نام که هست، یعنی؛ به نام اصلی خودش بنامیم سه چهارم لذت و زیبایی را از میان برده‌ایم» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۱۳۹) و به نقل از مفتاح‌العلوم می‌گوید: «کنایه ترک تصریح در بیان چیزی است و آوردن ملازم آن تا از آنچه در کلام آمده به آنچه نیامده انتقال حاصل شود.» (همان: ۱۴۱) اما «کنایه در لغت، پوشیده سخن گفتن، چنان‌که معنی آن صریح نباشد و در

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال هجدهم ❖ شماره ۴۴ ❖ تابستان ۱۳۹۹

۱۸۸ □ وصف هنری روایت‌گرایانه در داستان سمک عیار

اصطلاح دانش بیان کنایه عبارت است از به کار بردن واژه یا جمله در معنای غیر قراردادی آن، به شرط آن که معنای قراردادی آن، نیز، ممکن باشد. (عقدایی، ۱۳۸۱: ۱۸) و یکی از راه‌های بیان مردمانی است که در گفتار روزمره و امثال و ضرب‌المثل‌ها رایج است و در زبان آن‌ها بسیار می‌توان شنید.

کنایه‌ها در این داستان به صورت چشم‌گیر دیده می‌شوند: «سیر آمدن» در عبارت زیر کنایه از بیزار و بی‌اهمیت شدن است: «گلنار می‌گفت: ای پسر از دیدار ما سیر آمدی و هنوز ترا بکام ندیدم» (کاتب ارجانی، ۱۳۸۹: ۲۹)

تعدادی از جملات کنایی در داستان سمک: «دست از جان می‌شست» (همان: ۹۸۳)، «جان از تنم بیرون رود» (همان: ۱۰۴۸) «دل در فراق بریانست» (همان: ۲۹)، «دل از جهان برگرفت» (همان: ۱۱۱۲) «روز نقاب بگشاد» (همان: ۴۵۷)، «از پادشاهی سیر گشت» (همان: ۱۱۱۲)

بررسی وصف هنری موصوف‌ها

۱- وصف عناصر طبیعی:

مهم‌ترین و زیباترین و صف‌های هنری در داستان سمک عیار وصف عناصر طبیعت است زیرا «انسان جزئی از هستی گسترده‌ای است که بخش اعظم آن را طبیعت تشکیل می‌دهد. او از دیرباز وقتی با تأمل به اجزای طبیعت می‌نگریست از سوی کوچکی، خود را به مثابه فرد و از دیگر سوی عظمت خویش را جزئی از یک کل لایتناهی احساس می‌کرد.» (ابراهیمی، ۱۳۶۹: ۳۴۹) و همین انسان برای ابراز عظمت طبیعت و بیان تعجب و شگفتی از عزت و ذلت انسان، به کمک واژگان و عوامل هنر و عناصر زیبایی‌دیدگاه‌های خود را با توجه به توانایی ذهن و قدرت تصویرآفرینی خود اظهار می‌کند و با وصف‌های ارزشمند و دلنشینی از دیده‌های اطراف خود قلم‌فرسایی می‌کند. بنا بر این با توجه به انواع عناصر موجود در داستان، به صورت کیفی، وصف‌های هنری بررسی می‌شود:

وصف طلوع خورشید

تصویرخیال در پدیده‌ها هیأتی نیمه انسانی و نیمه طبیعی، خلق نموده، که شیء، از حیطة محسوسات و مادیات عدول کرده و جنبه انسانی یافته است و دیگر یک موجود بی‌روح نیست و بار عاطفی و شعور و خیال انسانی را بر دوش می‌کشد و ابدیت می‌یابد. از شاهکارهای وصف هنری در داستان - سمک، وصف طلوع خورشید است. در عبارات زیر بیشتر ترسیم فضا و عناوین و جلال درباری را در ذهن خواننده تداعی می‌کند و به عمد، در ساختاری استعاری، از آشیانه لغات واژه «خسرو» را برای خورشید برمی‌گزیند.

علاوه بر این در تشبیه‌ها اغلب از طبیعت به صورت مستقیم الهام گرفته است. این وصف را نویسنده قبل از شروع حوادث و کارهای بزرگ به کار می‌گیرد:

الف) «خسرو فلک سر از دریچه سما برآورد و دیدار که سار بنمود و تیرگی و بخار از روی عالم بزدود. روی زمین از هوا پیداگشت. آتش خورشید زبانه زد.» (کاتب الرّجانی، ۱۳۸۹: ۱۹۲) ترکیبات استعاری: «خسرو فلک» و «دیدارکھسار» و تشبیه «خورشید» به «آتش» و هم چنین جاندار پنداری از نکات برجسته این توصیف است.

نمونه‌هایی دیگر از این نوع وصف، به خاطر اختصارگویی و خروج از یک‌نواختی به صورت جدول ارایه می‌گردد:

ب) «گردون گردان از حرکت سکون یافت و روز روشن نقاب بگشاد و عالم تاریک، ناپیدا شد. جهان منور شد.» (همان: ۴۵۷) در «گردون گردان» از طریق تصویر اثباتی، که ادراک حسی را با زمینه‌هایی با اندیشه‌ای عقلانی پیوند می‌زند، یعنی؛ نویسنده صنعت‌گرایانه ریتم چند جانبه‌ای (با نغمه‌آوایی، جناس) در ترکیب خلق نموده است، و در تقابل معنایی، دَوران را از او بازمی‌گیرد، تا نقاب از چهره روز برافکند و روشنایی متولد شود.

مورد هنری	ساختمان	صورت‌های خیالی	توضیحات
گردون گردان	ترکیب	استعاره	مصرّحه استعاره از «دنیا»
روز	واژه	استعاره و تشخیص	مکنیه، وحذف مشبّه به کهبا قرینه «نقاب گشودن»

۱۹۰ □□ وصف هنری روایت گرایانه در داستان سمک عیار

جان‌دار شده است.			
نقاب بگشاد	عبارت	کنایه	مفهوم کنایی: نمایان شد

پ) «چون سلطان روز شال سیاه شب از روی زمین برداشت و به جای آن فرش زربفت بگسترد و هوا را جامهٔ پرنیان پوشید. عالم نورانی شد.» (همان: ۹۷۶)

مورد هنری	ساختمان	صورت‌های خیالی	توضیحات
سلطان روز	ترکیب	تشبیه	فشردهٔ اضافی
شال سیاه شب	ترکیب	تشبیه	فشردهٔ اضافی
روی زمین	ترکیب	استعاره و تشخیص	مکنیه و حذف مشبّه به با قرینهٔ «روی» و تشخیص در واژهٔ «زمین»
فرش زربفت	ترکیب	استعاره	مصرّحه، استعاره از «نور خورشید»
هوا	واژه	استعاره و تشخیص	مکنیه، و حذف مشبّه به باقرینهٔ «جامه پوشیدن» جاندار شده است
جامهٔ پرنیان	ترکیب	استعاره	مصرّحه، استعاره از «پرتو خورشید»

ت) «تا آن ساعت که عمر شب تیره به آخر آمد عالم افروز از خزانهٔ غیب روی بنمود. جهان تیره، جامهٔ روشن پوشید.» (کاتب ارجانی، ۱۳۸۹: ۱۰۹۹)

مورد هنری	ساختمان	صورت‌های خیالی	توضیحات
شب	واژه	استعاره و تشخیص	مکنیه، و حذف مشبّه به با قرینهٔ «عمر» جاندار شده است
عمر به آخر آمد	عبارت	کنایه	مفهوم کنایی: از بین رفت
جهان	واژه	استعاره و تشخیص	مکنیه و حذف مشبّه به با قرینهٔ «جامه پوشیدن» جاندار شده است
جامهٔ روشن	ترکیب	استعاره	مصرّحه و استعاره از «نور و روشنی»
عالم افروز	واژه	استعاره و تشخیص	مکنیه و حذف مشبّه به با قرینهٔ «روی» جاندار شده است

وصف غروب خورشید

نویسنده از این وصف برای خاتمه‌دادن به کارهایی بزرگ و به بن‌بست رسیده، بهره می‌برد به طوری که می‌توان گفت احتمالاً نوعی وقفه و گره‌گشودن باشد:

الف) «پس چون عمر روز به آخر آمد و خورشید رخشان رخت بریست و کار پادشاهی به تاراج داد، شب ظلمانی، روز نورانی به دست فرو گرفت و به تخت شاهی برآمد و جهان ترک چهره، زنگی دیدار گشت. (همان: ۲۸۳) در عبارت بالا «روز»، «شب» و «خورشید» استعاره مکنیه‌اند. «عمر به آخر آمد» و «رخت بریست» کنایه‌اند و جهان به ترک و زنگی تشبیه شده است.

ب) «پس چون بساط زرنگار خوان شاه گردون از روی عالم برپیچیدند و سلطان فلک دل از جهان برگرفت از پادشاهی سیرگشت ... گیتی به دست میمون زنگی باز داد. فراشان شب سیاه بیامدند و فرش کبود شاه بر پشت روی عالم بگستریدند. لشکرشب در جهان پراکنده شدند تا شاه شب از خلوت سیاه بیرون آمد و ... جهان از نور روی شب، سیاهی گرفت. عالم، سیاه تیره شد.» (همان: ۱۱۱۲)

مورد هنری	ساختمان	صورت‌های خیالی	توضیحات
بساط زرنگار	ترکیب	استعاره	مصرّحه، و استعاره از «نور و روشنی»
شاه گردون	ترکیب	استعاره	مصرّحه، و استعاره از «خورشید»
سلطان فلک	ترکیب	استعاره	مصرّحه، و استعاره از «خورشید»
سیرگشت	عبارت	کنایه	مفهوم کنایی: بی‌میل شد
میمون زنگی	ترکیب	استعاره	مصرّحه و استعاره از «شب»
دل برگرفت	عبارت	کنایه	مفهوم کنایی: بی‌میل و بی‌توجه شد.
شب سیاه	ترکیب	استعاره و تشخیص	مکنیه و حذف مشبّه به با قرینه داشتن فراشانو شخصیت‌بخشی به دلیل داشتن صفات انسانی
فرش کبودسیاه	ترکیب	استعاره	مصرّحه و استعاره از «سیاهی و تیرگی»

۱۹۲ ▣▣ وصف هنری روایت‌گرایانه در داستان سمک عیار

لشکر شب	ترکیب	استعاره	مکنیه و حذف مشبّه به با قرینه «لشکر» و استعاره از «کشور و سرزمین»
شاه شب	ترکیب	استعاره	مکنیه و حذف مشبّه به با قرینه «شاه» و استعاره از سرزمین و «کشور»

پ) بیشتر تصویرها دارای کانون مرکزی حماسی‌اند و در ذهن خواننده به طور مکرر عناصر جنگی، کشتار، شکست و... جان می‌گیرد: «شب درآمد. شاه زنگی قصد گردش کرد. با سپاه، روی به سلطان روز آورد. او را با لشکر روز منهزم کرد و خود به شاهی نشست.» (کاتب ارجانی، ۱۳۸۹: ۱۲۳۰)

مورد هنری	ساختمان	صورت‌های خیالی	توضیحات
شاه زنگی	ترکیب	استعاره	مصرّحه و استعاره از «شب»
سلطان روز	ترکیب	استعاره	مکنیه و حذف مشبّه به با قرینه «سلطان» و استعاره: روز به معنی سرزمین
لشکر روز	ترکیب	استعاره	مکنیه و حذف مشبّه به با قرینه «لشکر» و استعاره: روز به معنی سرزمین

وصف هنری باغ

در این داستان منظور از باغ، باغ‌های دربار و مجاور دربار است چون تنها، درباریان برای گشت و گذار و شکار می‌رفتند و باغی مخصوص داشتند که نویسنده در تصویرسازی سعی دارد «باغ» را از عنصری جامد به شخصیتی پویا ارتقا دهد و مشبّه را با ویژگی‌های انسانی بیان کند تا زیبایی و تجمل را مضاعف کند و از سویی اتحاد و پیوند را که در جنگ‌ها بیشترین عامل پیروزی است در ذهن خواننده مجسم کند (باز و در بازوی هم افکنده):

«باغی دید سخت بزرگ در کنار سرای شاه نهاده، ... شاخ‌های درختان در هم رفته چون یاران با صفا، باز و در بازوی هم افکنده ... بر شاخسار درختانش هزاران مرغان نوایی و دیگر مرغان نغمه سرداده چنان‌که گویی زلزله در آن باغ افتاده.» (همان: ۱۰۵۲)

▣ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال هجدهم ❖ شماره ۴۴ ❖ تابستان ۱۳۹۹

وصف هنری روایت گرایانه در داستان سمک عیار ۱۹۳

مورد هنری	ساختمان	صورت‌های خیالی	توضیحات
شاخ‌های درختان چون یاران باصفا...	عبارت	تشبیه	گسترده و کامل‌الارکان
مرغان نغمه سرداده، گویی زلزله... افتاده	عبارت	تشبیه	گسترده و کامل‌الارکان

وصف هنری بیابان

راوی و نویسنده برای ایجاد هیجان بیشتر و نشان‌دادن دشواری و ارزش کار پهلوانان در مسیر حرکتشان مسیرهایی دشوار که در واقع می‌تواند گره داستان باشد به وجود آورده است: «بیابانی است، هوایش چنان پرعفونت و بادش چنان مسموم که اشجار از عفونت آن چون موم آب می‌گشت و هرکه آب آن می‌خورد دست از جان می‌شست .» (الرجانی، ۱۳۸۹: ۹۸۳)

مورد هنری	ساختمان	صورت‌های خیالی	توضیحات
اشجار چون موم آب می‌گشت	عبارت	تشبیه	گسترده و کامل‌الارکان
دست از جان می‌شست	عبارت	کنایه	مغهوم کنایی: آماده مردن بودند

وصف هنری مرغزار

این فضای طبیعی غالباً کنار باغ و شکارگاه به صورت خود به خود ایجاد می‌شد و قلم زنان دربار همراه آن‌ها آن را وصف کردند: «مرغزازی دید خوش و خرم ... برکنار مرغزار، درختی بزرگ و چشمه آبی از پیش آن درخت بیرون می‌آید و در آن مرغزار می‌رود ... اگر سوزنی در آن چاه افکندی تا به بُن رسیدی پیدا بودی.» (همان: ۱۴۰۹)

مورد هنری	ساختمان	صورت‌های خیالی	توضیحات
چاه	واژه	مجاز (به علاقه جنسیت)	مجاز از «چشمه»

در بیش‌تر وصف‌ها صفت‌های دستوری و حقیقی در ساخت داستان و در کنار صفت‌های هنری اهمیت خود را آشکار می‌کنند. («خوش و خرم و بزرگ» در عبارت بالا)

توصیف قلعه

در روزگاران گذشته محل امن و آسوده و محکم برای انسان قلعه‌ها بودند و اغلب به

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال هجدهم ❖ شماره ۴۴ ❖ تابستان ۱۳۹۹

۱۹۴ □ وصف هنری روایت گرایانه در داستان سمک عیار

عنوان زندان و انبار آذوقه و سلاح و غیره استفاده می‌شد همین اهمیت، نویسنده و راوی را مجاب می‌کند تا این محل را هم توصیف کند. در تصویرسازی قلعه به جای عبارت «مرتفع و غیر قابل نفوذ» با شیوه هنری و استفاده از تشبیه و استعاره و کنایه، عبارت را با قدرت بیشتری در ذهن خواننده القا می‌کند «قلعه‌ای است که با آسمان سخن می‌گوید و همدم و نزدیک اوست پس انسان معمولی در آن راه نمی‌یابد».

«قلعه‌ای دید که با فلک راز می‌گفت و از دور با فلک مناظره می‌کرد... سمک عیار چون قلعه بدید گفت: مگر ستونی از آسمان است.» (همان: ۱۴۱)

۳- توصیف هنری اشخاص

این نوع وصف در داستان سمک اغلب مضمول درباریان، پهلوانان و جنگاوران است و از وصف‌هایی است که با بیشترین اغراق و افراط همراه بوده است:

(الف) وصف هنری درباریان: مهم‌ترین اشخاص درباری، شاه و وزیر، همسران و رسولان و مشاوران دربار بودند که برگزیده آن وصف‌ها بیان می‌شود:

«سام خدمت کرد نامه به وی داد. قمقام روشنایی بخواست، مشعله بیاوردند. نامه باز کرد. سراسر بخواند، خرم. نشاطی به دل وی برآمد. چون کوری بود که عصا به دست وی دادند چون یوزی گرسنه بود که او را به شکاری آموزند.» (کاتب الرّجانی، ۱۳۸۹: ۱۴۹۲)

مورد هنری	ساختمان	صورت‌های خیالی	توضیحات
قمقام نامه باز کرد ... چون کوری که عصابه دست وی دادند	عبارت	تشبیه	به صورت مرکب (تشبیه قمقام + نامه = کور + عصا)
قمقام نامه باز کرد... چون یوزی گرسنه بود ...	عبارت	تشبیه	تشبیه مرکب

کاتب الرّجانی، گاه برای تأثیرگذاری و جذب و تعلیق از تشبیه‌های آمیخته با تجاهل‌العارف مدد می‌گیرد، مانند: «چگل ماه و گیتی نما را پیش شاه آورد. هر دو خدمت‌کردن و بایستادن.

وصف هنری روایت‌گرایانه در داستان سمک عیار ۱۹۵

شاه ... دو ماه آسمان دید که از فلک جمال پیش وی آرمیده بودند؛ نه، که دو خورشید تابان دید که از گردون کمال در پیش وی خرامیده بودند. دو سر و شاداب دید که آفتاب خوبی از بالای آن سروها می‌تابید. دو کاج و صنوبر دید با روی و موی و سخن و گفتار، خرامان و روان.» (همان: ۱۳۳۲)

مورد هنری	ساختمان	صورت‌های خیالی	توضیحات
دوماه آسمان	ترکیب	استعاره	مصرّحه، استعاره از چگل ماه و گیتی‌نما به قرینه «آرمیده بود»
فلک جمال	ترکیب	تشبیه	فشرده اضافی
دو خورشید تابان	ترکیب	استعاره	مصرّحه و استعاره از چگل ماه و گیتی‌نما به قرینه «خرامیده بودند»
گردون کمال	ترکیب	تشبیه	فشرده اضافی
دو سرو شاداب	ترکیب	استعاره	مصرّحه، استعاره از چگل ماه و گیتی‌نما به قرینه «خوبی، شادابی»
آن سروها	واژه	استعاره	مصرّحه و استعاره از چگل ماه و گیتی‌نما به قرینه «آن، اشاره به همان صفات قبل»
دوکاج و صنوبر	ترکیب	استعاره	مصرّحه و استعاره از چگل ماه و گیتی‌نما به قرینه «روی، موی، سخن و خرامان و روان»

ب) وصف هنری پهلوانان: نویسنده و راوی در بیان این نوع وصف تا حدّ حماسه پیش رفته و نثر خود را به شیوه حماسی روایت می‌کند و تصویری اغراق‌آمیز و خارق‌العاده از پهلوانان ارائه می‌دهد:

«از این جانب فرّخ روز نعره زد و به میدان تاخت، الله اکبر! دو کوه آهن به هم خورد و یا دو دریا درهم آویخت که موجش، تیغ عریان بود و آتش، خون روان بود. فرّخ روز چون شیری می‌جنگید. تیغ در دست و سوار بر اسب گلگون، تیغ پیک اجل بود. و خبر مرگ به سینه‌ها می‌رسانید چنان‌که از حدّت آن خبر، جان از بدن بیرون رفت.» (کاتب الرّجانی، ۱۳۸۹: ۹۶۷)

مورد هنری	ساختمان	صورت‌های خیالی	توضیحات
دو کوه آهن	ترکیب	استعاره	مصرّحه و استعاره از دو پهلوان میدان
دو دریا	ترکیب	استعاره	مصرّحه و استعاره از دو پهلوان میدان
موجش، تیغ عریان بود.	عبارت	تشبیه	فشرده اسنادی

۱۹۶ توصیف هنری روایت گرایانه در داستان سمک عیار

آتش، خون روان بود.	عبارت	تشبیه	فشرده اسنادی
فرخ روز چون شیر می جنگید.	عبارت	تشبیه	گسترده کامل الارکان
(فرخ روز) تیغ پیک اجل بود.	عبارت	تشبیه	گسترده کامل الارکان
جان از بدن بیرون رفت.	عبارت	کنایه	پیک اجل تشبیه فشرده اضافی است مفهوم کنایه: مُرد و از بین رفت

وصف هنری حیوانات

داستان سمک مربوط به روزگارانی است که حیواناتی چون اسب و شتر ارزش بسیار بالایی داشتند و در جنگ‌ها و مسافرت‌ها و... استفاده می‌شد بنا بر این در چشم نویسنده به عنوان پایه‌ای از ارکان داستان به حساب می‌آمد و به آن حیوانات، صفات و ویژگی‌های خاص و خارق‌العاده بخشید که به اجمال به آن‌ها اشاره می‌شود:

اسب: در وصف‌ها بیشتر از حیوانات دیگر، این حیوان در داستان سمک عیار کاتب الرّجانی مکرّر توصیف شده است:

به شکل ترکیب

الف) تشبیه اسب به حیوانات دیگر

اسبی «زرّافه گردن» و «ضرغام بالا» (۴۳۰) «پیل گام»، «شیرقوت»، «رنگ یوز»، «گوزن ساق»، «پلنگ همت» و «گور سرین» (۴۳۲) «کرگدن قوت»، «گرگ نبرد»، «ناقه گردن»، «گوزن ساق»، «پیل گام»، «گور سرین» و «آهو تک» (۴۹۹) «هیون ران» (۵۳۱) و «زرّافه گردن»، «شیرسینه»، «آهو رفتار»، «هزبر زهره» و «پلنگ همت» (۹۱۵) «گرگ پوی»، «پلنگ منش»، «ببر دو»، «یوز چشم»، «هزبر زهره»، (۱۷۷۵) ... بود.

ب) تشبیه اسب به عناصر طبیعی و خیالی

اسبی «کوه پاره»، (۱۲۴) «خورشید روی» (۴۳۰)، «باد رفتار»، «برق حذر»، «رعد قدر» (۴۳۱)، «کوه پیکر»، «بادپای» (۴۹۸) «باد رفتار»، «آب هنجار»، «آتش خوار»، (۴۹۹) «کوه پیکر»،

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال هجدهم ❖ شماره ۴۴ ❖ تابستان ۱۳۹۹

وصف هنری روایت گرایانه در داستان سمک عیار □ ۱۹۷

«پولاد سُم»، «برق جَه»، «رعد آواز» (۵۳۱)، «ابر رفتار» (۹۱۵) ... بود.

به صورت جمله

الف) تشبیه اسب به حیوانات دیگر

اسبی که «با یوز چیرگی کردی»، «با پلنگ صحبتی»، «چون نخجیر کوه ببری»، «چون سمندر از آتش بگذشتی (۴۳۰)» «از بادپایی گفتمی گلگون سهراب است»، «با کمیت اسفندیار مقابله کردی»، «از ابر شبرام زیادتی جُستی»، «بارخش رستم بپویدی» (۴۹۸) «چنان چه گفتمی مرغ است در هوا می‌پرد» (۱۰۶۱) «بر طراز عنکبوت بدویدی» (۱۷۷۵)

ب) تشبیه اسب به عناصر طبیعت

اسبی که «گفتمی مگر آب و باد و آتش است» (۴۹۸) «در صحرا چون باد رفتی»، «در نشیب چون آب»، «چون کوه پاره‌ای بود» (۴۹۹) «... چون برق، جهنده»، «باد است که بر صحرا می‌وزد» (۱۰۶۱) «از باد سبق بردی» (۱۷۷۵)

نویسنده داستان سمک در توصیف اعضای بدن اسب هم هنرمند بود:

اسبی که «هاون سُم»، «جوزا دُم»، «مه نعل»، «کوکب میخ»، «گوهر دیده» (۱۷۷۵) ... بود.
خرگور: این حیوان که در داستان، جادوگری در هیأت گورخر است هم وصف شده است:
«خرگوری بر مثال «نقره»، بلکه بر مثال «تلی کافور سفید» (۱۴۳۷) که تشبیه گسترده سه رکنی آشکار است شتر: حیوان بیشتر برای سفرهای کوتاه و بلند به کار گرفته می‌شد ولی گاهی در جنگ‌ها هم بودند:

«جمّازه‌ای» «کوه کوهان»، «آهو زانو» (هر دو تشبیه گسترده با حذف ادات تشبیه)، «باد رفتار» (تشبیه گسترده با حذف ادات تشبیه)، «پیل آسا» (تشبیه گسترده با حذف وجه شبه) (۴۳۷) ...

۵- وصف هنری روابط احساسی و عاطفی

در این داستان اگر چه جنگ است و شکست و پیروزی اما عشق، احساس و عاطفه هم در لابلاي داستان به ویژه در بین درباریان و خانواده شان به خوبی توصیف شده است:

وصف درد و غم فراق

الف) مرزبان شاه هنگام فراق فرزندش، خورشید شاه که در جست و جوی «مه‌پری» بود و از او دور بود که با عبارات تشبیهی احساسات جان‌سوز خویش را بیان می‌کند: «لشکر و سپاه جمله بندگان تواند، توجانی و هزار بار از جان عزیزتری.» (الرجانی: ۲۸)

ب) وقتی که مادر خورشیدشاه از دوری فرزند و فرخ روز هم از دوری برادرش خورشید شاه ناراحتند:

(فرخ روز می‌گفت): «ای مادر اگر ترا دل در فراق خورشید شاه بریانست دانی که من بی‌برادر نتوانم زیست.» (کاتب الرجانی، ۱۳۸۹: ۲۹) که «بریان بودن دل» کنایه است.

ج) از غم دوری خورشیدشاه، گلبوی می‌گفت: «... شاهین مهر (تشبیه) به چنگال عشق (استعاره مکنیه)، دل او می‌خراشید (کنایه) و شمع دوستی (تشبیه) در جان وی افروخته بود و علم وصال (تشبیه) برافراخته بود.» (همان: ۱۳۱۲)

وصف عشق و علاقه به نزدیکان

الف) ابراز احساس خورشید شاه نسبت به سمک (عالم‌افروز): «ای پدر پیروز و ای پهلوان زمان، و ای پیشرو شاهان، دانم که هزار بار جان خویش در سرکار من کرده‌ای (کنایه)، این بار نیز، درد مرا درمان کن که می‌ترسم جان از تنم بیرون شود (کنایه).» (همان: ۱۰۴۸)

ب) حس و حال خورشید شاه هنگام رفتن فرخ روز به میدان جنگ:

«... دلی پرتاب و چشمی کباب (کنایه)، که می‌دانست که خورشید شاه با روانی شوریده (کنایه) و جگری سوزان (کنایه) رها کرد تا اسب در میدان جهاند.» (همان: ۴۳۰)

وصف در داستان سمک عیار حجم وسیعی دارد و اشیا، حیوانات، درباریان، زنان، عیاران، موجودات ماوراءالطبیعه و به طور کلی قهرمان و غیر قهرمان و... توصیف می‌شود که شمردن تک‌تک آن امکان‌پذیر نیست. اگرچه وصف‌ها غالباً تکرار می‌شود ولی موصوف‌ها متنوع‌اند چون از عناصر طبیعت گرفته تا حیواناتی چون اسب، شتر و هم‌چنین پهلوانان و جنگجویان توصیف شده‌اند و نویسنده و راوی به کمک عواملی چون ضرب‌المثل‌ها و آرایه‌هایی چون تشبیه و استعاره و کنایه به آن‌ها جلوه‌ای خاص داده و صور را ملموس کرده است. اما باید پذیرفت که در این داستان وصف‌ها اغلب رنگ‌غنائی دارند. حتی به خاطر توصیف زنان و مسایل عاشقانه مثل فراق و یا وصف مرگ درباریان بسیار چشم‌گیر است. در بخش جنگ و نبرد پهلوانان، وصف‌ها با چاشنی حماسی با بیانی اغراق‌آمیز، ترسیم شده‌اند. کانون این تصویرسازی‌ها بر دو محور زیباشناسی حماسی و عواطف انسانی استوار است. نویسنده، با شگرد تصویری - توصیفی، با آوردن تعدد صفات در تشبیه، فضای ذهن خواننده را از شنیداری به دیداری مبدل می‌کند و همیاری و همدلی او را می‌طلبد. در این داستان، توصیفات هنری بسیار متنوع و خوش ترکیب؛ موجب غنای گنجینه زبان و ادب فارسی شده‌اند.

منابع و مآخذ

- ۱- ابراهیمی، نادر. لوازم نویسندگی. چاپ اول، تهران: فرهنگان، ۱۳۶۹.
- ۲- احمدی، بابک، از نشانه‌های تصویری تا متن (به سوی نشانه‌شناسی ارتباط دیداری) تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۱.
- ۳- بیشاب، لئونارد، درس‌هایی درباره‌ی داستان‌نویسی، با ترجمه‌ی محسن سلیمانی، چاپ ششم، تهران: سوره مهر، ۱۳۹۴.
- ۴- الرّجانی، فرامرزین خداداد. سمک عیار، به تصحیح پرویز ناتل خانلری، چاپ پنجم، تهران: آگاه، ۱۳۶۲.
- ۵- الرّجانی، فرامرزین خداداد. داستان‌های شگفت‌انگیز سمک عیار. چاپ اول، تهران: بهزاد، ۱۳۸۹.
- ۶- سلیمانی، محسن. فنّ داستان‌نویسی. چاپ نهم، تهران: امیر کبیر، ۱۳۹۱.
- ۷- شفیعی کدکنی، محمدرضا. صورخیال در شعر فارسی، چاپ چهارم، تهران: آگاه، ۱۳۷۰.
- ۸- _____، _____ . ادوار شعر فارسی. تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۰.
- ۹- شمیسا، سیروس. انواع ادبی. چاپ دوم، تهران: نشر میترا، ۱۳۸۶.
- ۱۰- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات ایران. جلد ۲، چاپ پانزدهم، تهران: فردوس، ۱۳۸۱.
- ۱۱- صورت‌گر، لطفعلی. ادبیات توصیفی ایران. چاپ اول، تهران: ابن سینا، ۱۳۷۴.
- ۱۲- عقدایی، تورج. نقش خیال. چاپ اول، زنجان: نیکان کتاب، ۱۳۸۱.
- ۱۳- فتوحی رود معجنی، محمود. بلاغت تصویر. تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۵.
- ۱۴- فرشیدورد، خسرو. دستور مختصر تاریخ زبان فارسی، چاپ پنجم، تهران: زوآر، ۱۳۹۳.
- ۱۵- گریس، ویلیام. جی. ادبیات و بازتاب آن، ترجمه بهروز عزب دفتری، تهران: شرکت طلوع، ۱۳۶۹.
- ۱۶- معین، محمد. فرهنگ فارسی. چاپ نهم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۵.
- ۱۷- معینیان، مهدی. دستور زبان فارسی. تهران: معینیان، ۱۳۹۱.
- ۱۸- میرصادقی، میمنت. واژه‌نامه هنر شاعری. چاپ اول، تهران: کتاب مهناز، ۱۳۷۲.
- ۱۹- وفایی، عباسعلی. دستور زبان فارسی. چاپ سوم، تهران: سمت، ۱۳۹۱.
- ۲۰- ولک، رنه. وارن، آوستین. نظریه ادبیات. با ترجمه ضیا موحد و پرویز مهاجر، چاپ اول، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
- ۲۱- ویلهلم برتنز، یوهانس. نظریه ادبی. مترجم فرزانه سجودی، چاپ اول، تهران: آهنگ دیگر، ۱۳۸۲.
- ۲۲- یونسی، ابراهیم. هنر داستان‌نویسی. چاپ هشتم، تهران: نگاه، ۱۳۸۴.